

ریشه‌های گزیستانسیالیستی در اندیشه‌های حافظ

احمد گودرزی

«حافظ راز عجیبی است! به راستی کی است این قلندر یک‌لاقبای کفرگو که در تاریک‌ترین دوره‌های سلطه‌ی ریاکاران زهدفروش، در ناهار بازار زاهدنمایان و در عصری که حتا جلادان آدمی‌خوار مغروری چون امیر مبارزالدین محمد و پسرش شاه شجاع نیز بنیان حکومت آن‌چنانی خود را بر حد زدن و خُم شکستن و نهی از منکر و غزوه‌های مذهبی نهاده‌اند یک‌تنه وعده‌ی رستاخیز را انکار می‌کند:

این خرقه که من دارم در رهن شرابِ اولاً و این دفتر بی‌معنی غرق می‌ناب اولاً! ... به راستی کیست این مرد عجیب که با این همه، حتا در خانه‌ی قشری‌ترین مردم این دیار نیز کتابش را با قرآن و مثنوی در یک تاقچه می‌نهند، دست آلوده به‌سویس نمی‌برند و چون برگرفتند هم چون کتاب آسمانی می‌بوسند و به‌پیشانی می‌گذارند...» * شاملو که این چنین بی‌باکانه بر حافظ می‌تازد و او را انسانی یک‌لاقبا و کفرگو معرفی می‌کند. اما به راستی حافظ کیست که آشکارا بازاهدان و اعتقاد آنان در می‌پیچد:

من که امروزم بهشت نقد حاصل می‌شود وعده‌ی فردای زاهد را چه باور کنم؟ ما هر موقع با حافظ در خلال دیوان او روبه‌رو می‌شویم هاله‌ای از حیرت بر ما دست می‌دهد. او چه می‌خواهد، چه می‌جوید، چه احساس کرده است، چه می‌گوید، این هیاهو، انعکاس چه احساسی است؟ به راستی حافظ، حافظه‌ی ماست. گاه می‌توان به حافظ پرداخت و گاه می‌توان نپرداخت. در میان پژوهش‌های ادبی عصر جدید، شاخه‌ی حافظ‌شناسی، اگر خود درخت تنومندی نشده باشد، نهالی ریشه‌دار و بارور است. نوشته‌ی حاضر که از دید خوانندگان محترم می‌گذرد نتیجه‌ی تحقیقی پردامنه از این

* مقدمه حافظ به روایت شاملو.

قبیل است.

جاذبه‌ی شگفت یک شاعر که هفت سده پیش می‌زیسته برای مردمی که شکل زندگی و رفتارشان بر اثر سرمایه‌های مادی و معنوی مدرن این همه دگرگون شده، از چیست؟ او به چه نیازی پاسخ می‌دهد که این همه از هر گروه اجتماعی و طبقه‌ای به‌آوروی می‌آورند و شعر او را زبان حال خود می‌دانند؟ و سرانجام این‌که، چرا درباره‌ی او این همه حرف‌های ناهمساز از افق‌های فکری و ایدئولوژیک یک‌سره بیگانه با هم زده می‌شود و همه مدعی آن هستند که حافظ راستین را شناخته‌اند. عده‌ای او را یک عارف به‌تمام معنا دانسته‌اند که حتی یک لحظه از آسمان به‌زمین نیامده است و تمام غزل‌ها و اشعارش عرفانی است (تفسیر زنده‌یاد مطهری)، عده‌ای او را یک فیلسوف آزادنیش بی‌خدا (تفسیر محمود هومن) یا ایران‌پرست دوآتشی ضدعرب و اسلام و پیرو فرقه‌ی مخفی‌ای بازمانده از یاران پیش از اسلام، از آیین مهر و خاصه زرتشت (تفسیر ذبیح‌بهرز) می‌پندارند و عده‌ای همانند ادوارد براون معتقدند حافظ روزها را به‌گناه به‌سر می‌برده و آلوده بوده و شب‌که می‌شده توبه می‌کرده و به‌دعا و راز و نیاز می‌پرداخته است، او اضافه می‌کند که از جامعه‌ی ایرانی هیچ بعید نیست که روز به‌آلودگی خود بیردازند و شب‌ها از آن آلودگی‌ها توبه کنند. و در نهایت در جوار این‌ها، تاخت و تازها کسانی چون احمد کسروی را داریم که او را یک صوفی آلوده به‌کژاندیشی و تبلیغ همه‌گونه‌ی رفتار غیراخلاقی می‌شناسد و در نتیجه مسوول واماندگی و فسادهای اجتماعی مان.

با این شرح می‌توان گفت کسی که نظر دیگران در مورد او این همه متفاوت است بی‌تردید انسانی خاص و ویژه است و انسان‌های خاص چنین ویژگی را دارند که نظر دیگران در مورد آن‌ها متفاوت و حتی متناقض است.

اما شعر حافظ، شعری است آرام، غنایی، آکنده از صنایع بدیع و ایهام‌آلود که چون جویباری روان، جریانی یکنواخت دارد و با آوایی حزین، داستان روحی بزرگ را باز می‌گوید که گویی در نهان‌خانه‌ی خلوت خویش ماجراهای شگرف عشقی و انسانی را آزموده و چشیده و صدها سر نهان را از «مکمن غیب» شنیده و خرقة و خرمن خویش را به‌دست کرشمه حسن و غیرت سپرده و سوخته است:

برق غیرت که چنین می‌جهد از مکمن غیب

تو بفرما که من سوخته خرمن چه کنم

حافظ دارای ذوقی بسیار لطیف و حساس است که در برابر هر چیزی تاجر شاعرانه دارد، وی در جهان اثری شعر خود، حتا آواز نفس فرشتگان را نیز می شنود و طبع نازکش ملول می شود:

من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان قال و مقال عالمی می کشم از برای تو
حافظ یک انسان کامل نیست بلکه به کلی انسان است با تمام ویژگی های انسانی، یک شخص متوسط که هم به عرفان می اندیشیده هم به مسایل اجتماعی، هم مسایل جامعه برای او مهم بوده و هم مسایل فردی. او نه همانند مولوی دایم به عشق فکر کند و همانند پرنده با معشوق نشست و باشد، بلکه مانند یک ناقد جامعه عمل می کرده است به حیات و زندگی اهمیت می داده و همانند یک دهنده در مسیر عشق حرکت می کرده است. او بنا به در بند زمان بودن گاهی غمگین و گاهی طربناک، گاهی به مدح پادشاهان پرداخته، گاهی گوشه ی عزلت را اختیار می کرده و گاهی از اشعار دیگران به صورت های مختلف استفاده می کرده است. اما شاید بتوان گفت یکی از موضوع هایی که حافظ به آن فکر می کرده است، مساله ی وجودی اوست. این که از کجا آمده؟ به کجا می رود؟ برای چه آمده؟ همان که شاعر می گفت:

از کجا آمده ام آمدنم بهر چه بود به کجا می روم آخر نمایی وطنم
همچنین شکایت از وضع خود:
ز آن یار دلنوازم شکری است با شکایت گر نکته دان عشقی بشنو تو این حکایت
یا در آن غزل لطیف که می گوید:

بی مزد بود و منت هر خدمتی که کردم یارب مباد کس را مخدوم بی عنایت
رندان تشنه لب را آبی نمی دهد کس گویی ولی شناسان رفتند از این ولایت
کسی که به این مسایل فکر می کند و اظهار شکایت از تقدیر خود می کند بی تردید شک و تردید در وجود او رخنه کرده است که چنین بی محابا به تمام هستی خود شک می کند، یک شک ایمانی، شک در وجود خود، در عالم خلقت، در عالمی که سرها را بدون هیچ گناهی و جرمی می برند.

در زلف چون کمندش ای دل مپیچ که آنجا سرها بریده بینی بی جرم و بی جنایت
این موضوع ریشه در مکتب اگزیستانسیالیسم دارد. مراد از فلسفه ی اگزیستانسیالیسم، اندیشه و نگرشی است که در آن انسان با تمام وجود و ابعاد ذهن و شخصیتش با مسایل و

به‌ویژه مسایل حیاتی مواجه می‌شود. بنابراین از مسایل ادبی فراتر می‌رود و به‌مسایل ابدی می‌رسد.

اگزیستانسیالیسم، به‌عنوان یک جنبش فلسفی و ادبی مجزا مربوط به‌سده‌های نوزده و بیست است. اما مولفه‌های رایج آن‌را می‌توان در اندیشه و حیات سقرات، کتاب مقدس و نیز در آثار بسیاری از متفکران پیشامدرن یافت. اما پایه‌گذار اگزیستانسیالیسم مدرن کی‌یرکگار است. او در قبال تفکر مطلق و سیستماتیک ایده‌آلیسم هگل که مدعی فهم عقلانی انسان و تاریخ بود، از خود واکنش نشان داد. در این نبرد کی‌یرکگار به‌مسایلی همچون مقصود اصلی حیات انسانی چیست؟، «به‌هستی انسانی چه معنایی را می‌توان داد؟»، «غایت رویدادهای انسانی چیست؟» توجه کرد. او در آثار ادبی خود کوشید تا تصویری از حیات انسانی که دل‌تنگ و غمگین، پوچ و عبث، جان‌آزار و دلخراش و بی‌معناست ارایه دهد. و اما پاسخ فرد به‌این وضعیت، برگزیدن وضعیت مسوولانه‌ای است که تنها به‌وسیله‌ی خود او قابل فهم است. بنابراین فرد همواره باید مهبیای جنگ با ارزش‌های جامعه به‌منظور اقتدار بیش‌تر در راه زندگی شخصی خود باشد. این موضوع همان چیزی است که حافظ توجه بسیاری به‌آن کرده است.

او همانند یک نقاد اجتماعی، مسایلی همانند زهد ریایی، بی‌مقدار شمردن زندگی دنیوی، حسادت، غرور و... را به‌چالش می‌طلبد و در برابر آن به‌ملامت‌گری و عاشق شدن رو می‌کند.

زاهد ظاهرپرست از حال ما آگاه نیست

در حق ما هرچه گوید جای هیچ اکراه نیست

آه و فریاد که از چشم حسود مه چرخ

در لحد ماه کمان ابروی من منزل کرد

زاهد غرور داشت سلامت نبرد راه

رنند از ره نیاز به‌دارالسلام رفت

و در نهایت به‌ملامتی‌گری و عشق پناه می‌آورد:

ما مرد زهد و توبه و طامات نیستیم

با ما به‌جام باده صافی خطاب کن

می خور که صد گناه ز اغیار در حجاب
بهتر ز طاعتی که به روی و ریا کنند
عاشق شو از نه روزی کار جهان سر آید
ناخوانده نقش مقصود از کارگاه هستی
دوش آن صنم چه خوش گفت در مجلس مغانم

با کافران چه کارت گربُت نمی پرستی
مکتب اگزستانسیالیسم در عصر جدید هم که سنگ زیر بنا و نقطه‌ی آغاز
تحلیل‌گری‌اش، ابعاد هستی انسان است. وقتی این هستی به‌تزلزل افتاد و دچار مهابت
شد، تازه انسان می‌تواند بفهمد که کیست و چیست؟ پس در این مکتب همه‌ی پرسش‌ها از
دغدغه‌های شخصی او برمی‌خیزد. رابطه‌ی انسان با خدا، رابطه‌ی انسان با جهان را بیان
می‌کند. اگزستانسیالیسم دو نوع است: الاهی و الحادی.

در اگزستانسیالیسم الاهی، برترین انتخاب خود را خدا می‌دانند. در این مکتب تفرد و
تنوع را به رسمیت می‌شناسد. آنان برآنند که هرگونه اشاره و استنادی به خداوند، باید
منعکس‌کننده‌ی یک زمینه‌ی درگیر شدن انسانی باشد. این است که آنان انسان را موجودی
مختار و آزاد می‌بینند و نه مجبور.

یکی دیگر از مفهوم‌هایی که در این مکتب مورد توجه است و از قضا در شعر حافظ نیز
به چشم می‌خورد، مفهوم وانهادگی در این عالم است. این که ما را در این جهان بدون
اجازه‌ی خودمان آورده‌اند و از آن بالاتر، ما را به حال خودمان رها کرده‌اند. این به‌خود
وانهادگی در شعر حافظ در مفهوم‌هایی چون، شب، تاریک و ظلمات آورده شده است.

شب تاریک و بیم موج گردابی چنین حایل
کجا دانند حال ما، سبک‌باران ساحل‌ها

و یا:

الا یا ایها الساقی ادر کاسا و ناول‌ها

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها

اما در پی این به‌خود وانهادگی او احساس ترس و خطر می‌کند:

چو بید بر سر ایمان خویش می‌لرزیم که دل به‌دست کمان ابرویست کافر کیش
اما او در این وادی به یک‌باره بر همه می‌شورد و حتا کل هستی و خالق هستی را نیز

به‌زیر سوال می‌برد آن‌جا که می‌گوید:

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت
آفرین بر نظر پاک خطاپوشش باد
این بیت اوج شک و تردید او را به‌کلی هستی، به‌عالم خلقت و بر صانع آن می‌رساند.
حافظ را می‌رساند. «قلم صنع» یعنی فعل باری تعالی یا آفرینش او. «خطا بر قلم صنع
نرفت» یعنی خداوند خواسته و ناخواسته کردار ناصواب و عملی که مخالف با حکمت
بالغه‌اش یا مخالف موازین عقل و اخلاق بشر است انجام داده است.
غلیظ‌ترین مفهوم اگزیستانسیالیسم در این بیت حافظ به‌چشم می‌خورد، آن‌جا که
می‌گوید:

الا یا ایها الساقی ادر کاسا و ناولها

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها
اما حافظ در مواجه شدن به‌این پرسش‌های فربه، به‌اختیار و حریت و همانند خیام
به‌دم غنیمت‌شمی می‌پردازد:

بر لب جوی نشین و گذر عمر ببین
کاین اشارت ز جهان‌گذران ما را بس
و یا آن‌جا که می‌گوید:

حاصل کارگه کون و مکان این همه نیست

باده پیش آر که اسباب جهان این همه نیست
و در نهایت اوج استفاده از فلسفه‌ی خیام را در نیست‌انگاری به‌کار می‌برد:
بر لب بحر فنا منتظریم ای ساقی

فرصتی دان که ز لب تا به‌دهان این همه نیست
این پرسش‌ها و دغدغه‌ها تنها مربوط به‌حافظ نمی‌شود بلکه، هر یک از انسان‌ها در
درون خود دارای چنین تعرض‌هایی هستند، داستایوفسکی که شاید بزرگ‌ترین چهره‌ی
ادبی اگزیستانسیالیست‌ها باشد در یادداشت‌هایی از زیرزمین (۱۸۶۴) ضدقهرمانی را
نشان می‌دهد که در برابر خوش‌بینی عقلانی اومانیستی دچار جنون می‌شود. تصویری که
از بشر در این رمان و سایر نوشته‌های او به‌دست می‌آید، این است که بشر به‌طور
پیش‌بینی‌ناپذیری دست به‌تخریب خود می‌زند. کافکا نیز با تاثیرگیری از کی‌یر کگار،
داستایوفسکی و نیچه، داستان‌هایی مانند محاکمه و قصر نوشت که جزو آثار
اگزیستانسیالیستی طبقه‌بندی می‌شود. پس هر یک از انسان‌ها می‌توانند دارای چنین

تفکرات باشند که با تفکر عمیق در هریک و دادن جواب‌هایی به هریک از آن‌ها می‌توان گفت فلسفه‌ی نوینی پیدا خواهد شد.
در نهایت می‌توان گفت اگزیتانسیالیسم نزد حافظ مدخلی برای ورود به‌وادی رندی اوست که او را به‌حیرت می‌کشاند.

سرچشمه‌ها:

- ۱- حافظ. اندیشه‌ی فلسفی حافظ. بهاء‌الدین خرمشاهی انتشارات طرح‌نو. سال ۱۳۷۸.
- ۲- علم و دین. برداشت‌های اگزیتانسیالیستی و تحلیل زبانی ایان باربور برگردان بهاء‌الدین خرمشاهی، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ سوم سال ۱۳۷۹.
- ۳- چارده روایت. بهاء‌الدین خرمشاهی. انتشارات پرواز سال ۱۳۶۸.
- ۴- مقاله‌ی معمای حافظ. داریوش آشوری.
- ۵- مقدمه‌ی حافظ شیراز. احمد شاملو.
- ۶- حافظ چه می‌گوید. احمد کسروی.
- ۷- قصه‌ی ارباب معرفت. دکتر عبدالکریم سروش. انتشارات صراط، سال ۱۳۸۱.
- ۸- انسان‌شناسی فلسفی. هاک دیرکس. برگردان محمدرضا بهشتی. انتشارات هرمس، سال ۱۳۸۰.
- ۹- نشریه‌ی هنر اندیشه. اگزیتانسیالیسم. نوشته‌ی هیوبرت ال. دریفوس. برگردان محمدحسین آقف ۱۳۸۳.
- ۱۰- کلیات فلسفه، ریچارد پاپکین و آروم استرول. برگردان دکتر سید جلال‌الدین مجتبوی، انتشارات حکمت ۱۳۶۴.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

انتشارات پویان

آماده‌ی انتشار هر نوع کتاب در کوتاه‌ترین زمان

تلفن: ۳۳۳۴۰۷۵۸ ناکلی

۰۹۱۲-۱۳۸۶۳۷۹